

نشریه علمی

پژوهشنامه ادبیات تعلیمی

سال چهاردهم، شماره پنجاه و چهارم، تابستان ۱۴۰۱، ص ۹۵-۱۲۲

## بررسی شرایط و فواید صحبت و هم‌نشینی در مثنوی مولوی

دکتر علی سلیمانی\*

### چکیده

مولوی در مثنوی تداعی‌های متعددی به کار می‌برد و از موضوعی به موضوع دیگری می‌رود؛ همین امر باعث شده است یکی از مباحث پُر تکرار و مهم عرفانی مثنوی، یعنی «صحبت و هم‌نشینی» و شرایط سالکان و فوایدی که مولانا برای هم‌نشین شدن با اولیای الهی برمی‌شمارد، چندان به‌طور دقیق بررسی نشود. در این پژوهش به دنبال آن هستیم تا با جمع ابیات پراکنده موضوع صحبت و هم‌نشینی در مثنوی و تحلیل آن‌ها براساس خود مثنوی، آن‌هم با تکیه بر نشانه‌های درون‌متنی و بافت موقعیتی، به بررسی این موضوع بپردازیم؛ اما به سبب آنکه بررسی شش دفتر مثنوی، خارج از محدودیت این مقاله است، این موضوع در این پژوهش فقط در دفترهای اول و دوم بررسی می‌شود. از رهرو این پژوهش پی بردیم که مولانا در موضوع مصاحبت و مجالست سالکان با اولیای الهی، با وجود «جرّ جرار کلام»، وحدت و انسجام فکری و معنایی خاصی را دنبال می‌کند و این امر از نظم مباحث و مطالب ذیل موضوع صحبت مشخص است؛ بیان انواع مصاحبت و فراق و ذکر شرایط متعددی مانند صبر و تسلیم، توجه به سخنان اولیا و عمل بدان، نداشتن کینه، تلاش پیوسته، اظهار نیاز و تواضع، دوری از پندار کمال و... برای مصاحبت و هم‌نشینی سالکان با اولیای الهی و نیز آوردن فواید فراوان این مجالست - مانند

مُبدل شدن حس، رهایی از تن و صورت، رهایی از آشفتگی راه سیروسلوک، رهایی از شیطان، شکستن هوا و آرزو، رهایی از دنیا و لذایذ دنیوی، رهایی از نفس اماره و مکرهای آن و... - برای سالکان هم‌نشین شده با اولیای الهی، گویای این نظم و انسجام فکری و معنایی در مثنوی است؛ نیز این موضوعات بر این نکته تأکید می‌کند که مولانا مصاحبت سالکان با اولیای الهی را بهتر از فراق و تنها گام برداشتن آن‌ها در مسیر سیروسلوک می‌داند.

### واژه‌های کلیدی:

مثنوی مولانا؛ صحبت و هم‌نشینی؛ شرایط سالکان؛ فواید صحبت و هم‌نشینی؛ اولیای الهی

#### ۱- مقدمه

واژه «صحبت» در بین فارسی‌زبانان به معنای «گفت و گو و سخن گفتن» استفاده می‌شود؛ اما این واژه در نظم و نثر فارسی در معانی «دوستی، خلطه، آمیزش، رفاقت، نشست و برخاست، هم‌نشینی و مجالست، همراهی و ملازمت، مجاورت» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل واژه) به کار رفته است. اصطلاح «صحبت» که جزو موضوعات مهم عرفانی است، در گفته‌ها و نوشته‌های بسیاری از عارفان مانند حارث محاسبی، ابونصر سراج، ابوطالب مکی، علی بن عثمان هجویری، ابوالقاسم قشیری، عزیز نسفی، عزالدین کاشانی و... دیده می‌شود و از آن تحت عنوان آداب و رسوم صوفیه (جباری و طهماسبی، ۱۳۹۴: ۱۸۶)، ارکان تصوّف و شرایط سیروسلوک و بهترین راه برای تهذیب اخلاق و تزکیه نفس (عبادی جوکندان، ۱۳۹۲: ۱۹۱) یاد می‌کنند. صاحب فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، «صحبت» را نقطه مقابل «وحدت و تفرد» می‌داند و اشاره می‌کند که صحبت از آداب طریقت است (سجادی، ۱۳۸۳: ۵۲۵). «به زعم صوفیان، طی طریقت به دو صورت امکان‌پذیر است که یکی را جذبه نامند و دیگری را سلوک. جذبه بسته به تأیید الهی و عنایات خاص اوست نسبت به بنده مجذوب و بنده را در آن دخل و تصرفی نیست؛ اما

در کیفیت سلوک بین مشایخ اختلاف است؛ بعضی گویند که سالک باید با مجاهدت و ریاضت و گذراندن اربعین‌ها و ایام خلوت و انزال و گوشه‌گیری و انقطاع از خلق و مراقبت و پاسداری دل و احوال و غیره این راه بی‌زینهار را طی کند و برخی گویند که مصاحبت با مردان کامل و هم‌نشینی با اولیا و صحبت کاملان هم می‌تواند سالک عالم را به مقصود برساند. ولی هر دو دسته معتقدند که "صحبت" یکی از ارکان تصوف است و صوفی از مصاحبت با مشایخ و هم‌جنسان خود ناگزیز است تا آنجا که صحبت را فریضه دانسته‌اند» (گوهرین، ۱۳۸۲، ج ۷: ۱۲۰). جلال‌الدین همایی معتقد است که اگر ما خلوت را در معنای خودسرانه عمل کردن سالک و پیمودن مقامات و مدارج روحانی طریقه سیر و سلوک عرفانی، آن هم بدون راهنما بدانیم، بی شک به دلیل وجود مضرات این خودسری و تنهاروی، مولانا این خلوت را رد می‌کند و خواستار صحبت و تسلیم سالک از پیر کامل است؛ اما اگر صحبت و خلوت را در معنای معاشرت‌ها و رفت‌وآمدهای معمول متداول بدانیم، مولانا معتقد است که خلوت و تنهایی بهتر از هم‌نشینی بد، و هم‌نشینی خوب شایسته بهتر از تنهایی است (همایی، ۱۳۷۶، ج ۱: ۳۷-۳۸۲). مولانا از آن دسته عارفانی است که صحبت و هم‌نشینی با اولیای الهی را بر خلوت و عزلت و سیر و سلوک فردی ترجیح می‌دهد و در جای‌جای مثنوی ضمن برشمردن فواید صحبت با اولیای الهی، سالکان را به این امر دعوت می‌کند؛ زیرا «مشایخ معتقدند که صحبت و هم‌نشینی را در طبع اثری عظیم است و سالک از مصاحب صالح مکتسباتی اخذ می‌کند که به مجاهدت شخصی نمی‌تواند بدان رسید و به همین جهت نخستین چیزی که مشایخ از یکدیگر می‌خواستند، حق صحبت بود و تنهابودن را برای مرید خطری عظیم می‌دانند و گویند شیطان با کسی قرین می‌شود که تنهاست و به همین جهت، هیچ آفتی مریدان را چون تنهابودن نیست» (گوهرین، ۱۳۸۲، ج ۷: ۱۲۰).

تداعی‌های متعدد و از موضوعی به موضوعی رفتن مولانا در مثنوی که خود این شیوه بیانی را «جَرَّ جَرَّارِ کلام» نام می‌نهد (رک. مولوی، ۱۳۹۳، د ۲: ۱۵۶۱-۱۵۶۲)، نکته‌ای است که بسیاری از ادیبان بدان اشاره دارند. این شیوه بیانی دانای قونیه از یک‌سو ناشی از بلاغت منبری و جریان سیال ذهنی وی (زرین‌کوب، ۱۳۷۸، ج ۱: ۱۶۰) است و

از سوی دیگر ناشی از شرایط مکانی سُرایش مثنوی و تأثیرپذیری وی از شیوه بیانی قرآن کریم است (پورنامداریان، ۱۳۸۴: ۳۲۵)؛ در واقع این شیوه نوعی بی‌نظمی و درهم‌بودن مطالب در مثنوی را پدید آورده و مانع راهیابی خوانندگان به اندیشه دقیق و کامل مولوی شده است. خلیفه عبدالحکیم می‌نویسد: «مشکل بزرگ در تحقیق پیرامون مولوی از شیوه بیان او ناشی می‌شود. در مثنوی رشته‌های انگیزه‌های گوناگون درهم‌پیچیده چنان کلاف درهمی پدید می‌آورند که برای پیدا کردن سررشته به شکیبایی بسیار نیاز است. او بی‌هیچ نظم، مهره‌های معانی و عواطف خود را به رشته قصه‌ای عادی می‌کشد و پس از چند مصراع پندآمیز، ناگهان به وجد درمی‌آید، باز به قصه برمی‌گردد و گاهی به سابقه یک کلمه در آخرین مصراع ناگهان در مسئله مابعدطبیعی فرومی‌جهد؛ بنابراین نخستین تلاش هرکس که بخواهد در جهان اندیشه مولوی مذاقه کند تا سخنش را دریابد و محک زند، این است که همه ذره‌های پراکنده فکر او را گرد آورد و آن‌ها را به رشته‌هایی از مسائل گوناگون کشد» (عبدالحکیم، ۱۳۵۶: ۳). موضوع «صحبت و هم‌نشینی» و شرایط سالکان و فوایدی که مولانا برای هم‌نشین شدن با اولیای الهی برمی‌شمارد، از موضوعات مهم و پرتکرار مثنوی است که به دلیل جرّ جرّ کلام مولوی، مغفول مانده و چندان بررسی نشده است. نگارنده در این پژوهش قصد دارد با جمع ابیات پراکنده این موضوع از دفاتر اول و دوم مثنوی و تحلیل مباحث و ابیات براساس مثنوی، آن هم با تکیه بر نشانه‌های درون‌متنی و بافت موقعیتی، ابتدا به بیان تقسیم‌بندی مولانا از انواع مصاحبت و فراق و شرایط سالکان در مصاحبت با اولیای الهی بپردازد و سپس فواید و اثرات هم‌نشینی سالکان با اولیای الهی را بررسی کند تا این موضوع عرفانی که حضور پُررنگی در مثنوی دارد، از همه زوایا بررسی شده باشد.

### ۱-۱ پیشینه پژوهش

با نگاهی به پژوهش‌های انجام‌شده در موضوع صحبت و هم‌نشینی، می‌توان دریافت که نویسندگان با دو رویکرد به بررسی این موضوع پرداخته‌اند. گروهی از پژوهشگران موضوع صحبت و هم‌نشینی را صرفاً در عرفان و تصوّف اسلامی دنبال کرده‌اند و این مطلب در مقالاتی مانند «مصاحبت و مجالست؛ جایگاه، اهمیت و ضرورت آن در عرفان

اسلامی» (۱۳۹۰) از رضایی سراجی و مردانی نوکنده، «بررسی آداب صحبت و خلوت در تصوف» (۱۳۹۴) از جباری و طهماسبی و «بررسی جایگاه مصاحبت و هم‌نشینی در عرفان اسلامی» (۱۳۹۲) از خوشحال و عباسی تودشکی دیده می‌شود. محققان دیگری موضوع صحبت را در یک اثر خاص کاویده‌اند و مقالاتی همانند «بررسی جایگاه صحبت در انسان کامل عزیز نسفی و مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه عزالدین کاشانی» (۱۳۹۸) از حاجی زاده بی‌شی، خیاطیان و طباطبایی، «بررسی جایگاه صحبت در کشف‌المحجوب هجویری و عوارف‌المعارف سهروردی» (۱۳۹۸) از خیاطیان، طباطبایی و حاجی‌زاده، «ضرورت خلوت و صحبت در سلوک عرفانی از دیدگاه مولوی» (۱۳۹۲) از عبادی جوکندان، «صحبت و خلوت از نگاه مولوی در مثنوی معنوی» (۱۳۹۲) از بیگ‌زاده و جلوداری و «مصاحبت و هم‌نشینی از نگاه مولانا» (۱۳۹۶) از متقی فر، گویای این نکته است. در سه مقاله اخیر، اگرچه نویسندگان صحبت و خلوت را در مثنوی معنوی بررسی کرده‌اند، نگاهی به محتوای این مقالات و مقایسه آن با پژوهش حاضر، نمایان می‌کند که تاکنون پژوهشی درباره فواید صحبت و هم‌نشینی با اولیای الهی در مثنوی مولوی و شرایط سالکان برای مصاحبت انجام نشده است؛ از این رو این مقاله در نوع خود جدید است و پیشینه‌ای ندارد.

## ۲- انواع مصاحبت با اولیای الهی

مصاحبت و هم‌نشینی با اولیای الهی از مطالب پُربسامد در مثنوی است. از آنجاکه سالکان از طریق هم‌نشینی و صحبت با پیران طریقت و آیین تصوف ارتباط می‌یافتند (کیانی، ۱۳۶۹: ۳۳۶)، مولانا در مثنوی انواعی از سالکان را نام می‌برد که با دقت بر آن می‌توان به دسته‌بندی خاصی از «صحبت» و نقطه مقابل آن، یعنی «فراق» دست یافت.

براساس بیانات مولانا در مثنوی، سالکان به دو دسته تقسیم می‌شوند: دسته اول افرادی هستند که برای سلوک خود، در سایه اولیای الهی اقامت گزیده‌اند؛ مولانا این گروه از سالکان را «حاضران» می‌نامد. دسته دوم سالکانی هستند که از صحبت و راهنمایی‌های حضورِ ولی بی‌فایده‌اند و در راه سلوک خود پیر و مُرادِ ندارند؛ مولانا

این گروه را نیز «غایبان» می‌خواند (مولوی، ۱۳۹۳، د ۱: ۲۹۷۶). گرچه بیان سالکان بدون پیر، درست نقطه مقابل سالکان حاضر است، این به معنای بی‌ارزش دانستن سالکان غایب از پیر نیست؛ زیرا با دقت در مثنوی می‌توان دید که مولانا اولاً بدین مطلب اعتقاد دارد که بدون داشتن پیر نیز می‌توان راه سلوک را به سلامت طی کرد و مقام و مرتبه‌ای یافت؛ اما به‌ندرت این امر اتفاق می‌افتد و اگر هم سالکی بتواند بدون دلالت پیر و تنها با ریاضت خود علایق دنیایی و مادی را بشکند و مراحل از سلوک و ارتقا را نیز پیش رود، برای دوختن، رفو و آبادکردن آنچه خود دریده، شکسته و ویران کرده است، به پیری نیاز دارد تا وی را به مرحله بعدی ببرد و به رشد و تعالی برساند:

گر تو آن را بشکنی، گوید بیا      تو درستش کن، نداری دست و پا  
پس شکستن، حق او باشد که او      مر شکسته گشته را داند رفو  
(همان: ۳۸۸۳-۳۸۸۴)

همچنین به فرض اینکه عده‌ای بدون مصاحبت با پیر بتوانند راه سلوک را طی کنند، این گروه باید بدانند که این کار نیز به یاری همّت و دل پیران اتفاق افتاده است:

هر که تنها، نادراً این ره بُرید      هم به یاری دل پیران رسید<sup>۱</sup>  
(همان: ۲۹۷۴)

دیگر آنکه، از آنجاکه سالکان حاضر نسبت به سالکان غایب، از نعمت و نواله بیشتری برخوردارند، مولانا توصیه می‌کند سالکان با برگزیدن صحبت، فواید بیشتری از مصاحبت و هم‌نشینی به دست آورند؛ زیرا سلوک جمعی، موجب هم‌پشتی و رهایی از شر دیو نفس اماره و شیطان می‌شود؛ حال آنکه سلوک فردی موجب ضعف و تباهی شخص و قدرت‌یافتن نفس و شیطان خواهد شد:

دست پیر از غایبان کوتاه نیست      دست او جز قبضه الله نیست  
غایبان را چون چنین خلعت دهند      حاضران از غایبان لاشک بهند  
غایبان را چون نواله می‌دهند      پیش حاضر تا چه نعمت‌ها نهند!  
کو کسی گو پیش شه بندد کمر      تا کسی کو هست بیرون سوی در؟  
(همان: ۲۹۷۵-۲۹۷۸)

دقیقاً به دلیل اهمیت مصاحبت و سلوک جمعی و منع دوری از سلوک فردی و بریدن از حضور اولیاست که مولانا در دفتر دوم مثنوی به بیان داستان «تنهاکردن باغبان، صوفی و فقیه و علوی را از همدیگر» می‌پردازد. همین اعتقاد و قبول داشتن سالکان بدون پیر بی‌اطلاع از خوف و خطر راه است که مولانا به آن‌ها توصیه می‌کند در صورت ندانستن راه، عکس تقاضای خرِ هوا و آرزو عمل کنند:

گر ندانی ره، هر آنچه خر بخواست عکس آن کن، خود بود آن راه راست

(همان: ۲۹۵۵)

اهمیت مجالست و مصاحبت با پیر در داستان «خدو انداختن خصم در روی امیرالمؤمنین» نیز دیده می‌شود؛ وی مولانا علی<sup>(ع)</sup> را «باب رحمت» می‌نامد که تا ابد بر باب‌جویان باز است و هرکس به دنبال رسیدن به بارگاه الهی و حقایق است، باید در ابتدا این باب را بیابد و از آن عبور کند؛ زیرا با بازبودن باب اولیا، حقایق و معارفی به سالکان روی می‌آورند و همین، سبب حیرانی سالک و پُرآن‌شدن امید و طمع آن‌ها در حاضر بودن نزد پیر و یافتن حقایق و معارف دیگر می‌شود. به دلیل وجود همین ثمرات است که مولانا به غایبان یا سالکان دور از مصاحبت با پیر سفارش می‌کند که سلوک فردی بر مبنای ظن و گمان خود را رها کنند؛ زیرا فایده‌ای به جز دستیابی به امور ظاهری ندارد و از آنان می‌خواهد اگر به دنبال دریافت امور غیبی هستند، به پیر و باب رحمت الهی روی آورند:

سال‌ها گر ظن دود با پای خویش نگذرد ز اشکاف بینی‌های خوی  
غیر بینی، هیچ می‌بینی؟ بگو چون بینی گر کنی بینی بگو<sup>۲</sup>

(همان: ۳۷۷۱-۳۷۷۲)

صاحب مثنوی افراد را در مصاحبت و همراهی با اولیا به چند گروه تقسیم می‌کند؛ در ابیاتی مانند ابیات زیر می‌توان دید که آن دسته از سالکان حاضری که اعتدال در برابر اولیا را رعایت نمی‌کنند، به تنبیه فراق<sup>۱</sup> بینی و بی‌تیک دچار می‌شوند و باید از مصاحبت با یار دوری کنند؛ اما اگر آن‌ها فراق را نپذیرند و برخلاف میل ولی خدا همچنان در نزد آن‌ها حاضر باشند، چندان تفاوتی نخواهد داشت؛ زیرا آنان دچار فراق معنایی شده‌اند:

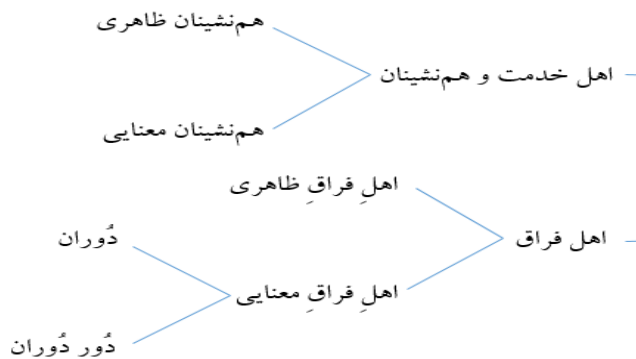
موسیا بسیار گویی، دور شو ورنه با من گنگ باش و کور شو

ور نرفتی، وز سـتیزه شـسته‌ای تو به معنی رفته‌ای بگسسته‌ای  
(همان، د ۲: ۳۵۱۷-۳۵۱۸)

با این توضیحات می‌توان دریافت که مولانا، هم «مصاحبت» و هم «فراق» از اولیا را به دو نوع «ظاهری» و «معنایی» تقسیم می‌کند و معتقد است مصاحبت و هم‌نشینی تنها به معنای حضور جسمانی در نزد اولیا نیست؛ بلکه مصاحبت معنایی مهم‌تر از مصاحبتِ صوری و ظاهری است. از طرفی، فراق از اولیا هم به آن‌هایی اطلاق نمی‌شود که دچار فراق جسمانی شده‌اند؛ بلکه آن‌هایی را شامل می‌شود که از نظر معنایی دچار فراق میان خود و ولی خدا شده‌اند. امثال اویس قرنی گرچه مصاحبتِ حضور نداشتند و جزو دُورانِ ظاهری به شمار می‌آمدند، چون به فراق معنایی دچار نشده بودند، اهل صحبت هستند و در گروه هم‌نشینان معنایی پیامبر<sup>(ص)</sup> قرار می‌گیرند.

جدا از این مطالب، در ابیات دیگری از مثنوی نیز (رک. همان: ۳۳۵۲-۳۳۵۴) دسته‌بندی دیگری از سالکان دیده می‌شود: گروه اول افرادی هستند که خدمت و هم‌نشینی اولیا را برمی‌گزینند؛ گروه دوم کسانی هستند که از خدمت اولیا دوری می‌کنند که خود به چند دسته تقسیم می‌شوند: دسته اول آن‌هایی هستند که از مصاحبت و خدمت اولیا دوری کرده‌اند، اما میان آن‌ها و اولیا، انفصال و دوری کمی وجود دارد و آن‌ها می‌توانند با نادم‌شدن از عمل خود و دورشدن از حسد و دشمنی و نشان‌دادن محبت و ارادت قلبی به اولیا، یار آن‌ها باشند و از آبِ رحمتشان برخوردار شوند. دسته دوم کسانی‌اند که در بُعد و فاصله بیشتری از مصاحبت و خدمت اولیا قرار دارند؛ به تعبیر مولوی، اگر دسته اول در مرحله «دُور» قرار دارند، این گروه در مرحله «دُورِ دُور» هستند. مولانا معتقد است این افراد نیز می‌توانند با دوری از دشمنی و اظهار کمترین میزان محبت قلبی، دل خود را به سوی اولیا ببرند و بدانند که باری تعالی نیز از روی کرم آن‌ها را به سمت اولیا هدایت خواهد کرد. از ادغام و جمع موارد گفته‌شده، چنین دسته‌بندی‌ای در روابط میان افراد و اولیای الهی از نظر مصاحبت و فراق حاصل می‌شود:





### ۳- شرایط سالکان در مصاحبت با اولیای الهی

مولانا در مثنوی پیوسته از سالکان می‌خواهد که در نزد پیر و اولیا اقامت کنند و مصاحبت آن‌ها را برگزینند، اما این بدین معنا نیست که هر فردی می‌تواند جزو مصاحبان اولیا باشد و این از شرایطی مشخص است که مولانا برای سالکان حاضر در نزد ولی خدا برمی‌شمارد. از نظر وی آن‌هایی که قصد صحبت و هم‌نشینی با اولیای الهی دارند، باید در وجودشان شرایطی باشد.

۱-۳ یکی از شرایط سالکان به هنگام مصاحبت با اولیای الهی، «قبول فرمان و صبر و تسلیم در برابر اعمال رنج آور پیر» است؛ زیرا این اعمال و حکم پیر گرچه دشوار است و موجب رنج سالکان می‌شود، بی‌شک این جفا بسی نکوتر از وفای جاهلان است:

چون گرفتت پیر، هین تسلیم شو	همچو موسی زیر حکم خضر رو
صبر کن بر کار خضری بی‌نفاق	تا نگوید خضر: رو هذا فراق
	(همان، د ۱: ۲۹۶۹-۲۹۷۰)

مر تو را دشنام و سیلی شهان	بهر آید از ثنای گم‌رهان
صنع شاهان خور، مخور شهد خسان	تا کسی گردی ز اقبال کسان
	(همان، د ۲: ۲۵۸۵-۲۵۸۶)

دقیقاً در راستای همین نکته ارزشمند است که مولانا در دفتر دوم، داستان‌های «رنجانیدن امیری، خفته ای را که مار در دهانش رفته بود» و «اعتماد کردن بر تملق و وفای خرس» را بیان می‌دارد تا گوشزد کند که جفای اولیای راستین موجب ابتهاج و صفای جان می‌شود و

سالکان را از مار نفس اماره می‌رهاند؛ اما وفای اولیای مدعی و دروغین موجب رنج و ضلال می‌گردد (همان: ۱۹۳۰)؛ بنابراین آن دسته از سالکانی که در برابر حُکم و اعمال اولیای الهی صبر و تسلیم پیشه نمی‌کنند، نمی‌توانند جزو مصاحبان آن‌ها باشند.

۲-۳ شرط دیگر سالکان، «نازک‌دل نبودن و کینه‌نگرفتن از» دشواری‌هایی است که پیر بر آن‌ها اعمال می‌کند:

چون گزیدی پیر، نازک‌دل مباش      سست و ریزیده چو آب و گل مباش  
گر بهر زخمی تو پُر کینه شوی      پس کجا بی‌صیقل، آینه شوی؟  
(همان، د ۱: ۲۹۷۹-۲۹۸۰)

۳-۳ از دیگر شرایط اشاره‌شده سالکان در مصاحبت، «تلاش پیوسته» است. از نظر مولانا وقتی اولیای الهی همیشه در حال تلاش و ناله هستند تا جایگاه معنوی خود را ارتقا دهند، شایسته است که سالکان نیز دست از تلاش برندارند و تا رسیدن به هدف غایی بکوشند:

اندرین ره می‌تراش و می‌خراش      تا دم آخر، دمی فارغ مباش  
(همان: ۱۸۲۲)

۴-۳ از دیگر شروط سالکان، «توجه به سخنان اولیای الهی و عمل بدان» است. مولانا حال اولیا و انبیای الهی را همانند «قرآنِ حقی» می‌داند که خواندن و تأثیرپذیرفتن از آن، مانند آن است که کافران و بی‌ایمانان انبیای الهی را ببینند. از نظر وی همنشین شدن، زمانی ارزشمند است که سالکان به سخنان اولیای الهی توجه کنند و با عمل بدان، مرغِ جانِ گرفتار در قفس تن خود را رهایی بخشند (همان: ۱۵۳۸-۱۵۴۱). البته باید اشاره کرد که تفاوتِ ظرفیت وجودی سالکان و مریدان، نقشی بنیادین در رسیدن به فواید برآمده از سخنان اولیا ایفا می‌کند و کوهِ دل و جان سالکان به سبب ظرفیت های مختلفی که دارند، تأثیرها و فواید معنوی متفاوتی از صدای حکیمان الهی می‌پذیرند و این از ابیات ذیل درک‌پذیر است:

هست کُهِ کَاوَا مُتَّنَا می‌کند      هست کُهِ کَاوَا صد تا می‌کند  
می‌زهاند کوه از آن آواز و قال      صد هزاران چشمه آب زلال  
چون ز کوه آن لطف بیرون می‌شود      آب‌ها در چشمه‌ها خون می‌شود  
(همان، د ۲: ۱۳۳۱-۱۳۲۹)

۳-۵ از دیگر شروط بیان‌شده برای هم‌نشینی سالکان، «ناز نکردن آن‌ها، پست شدن و اظهار نیاز و فقر» در نزد اولیای الهی است. همه این اعمال به‌خاطر نوکردن جان در تن کهنه و زنده‌شدن از دم اولیای الهی و به‌قول مولانا خوب و فرخنده شدن بسان آن‌هاست:

پیش یوسف نازش و خوبی مکن      جز نیاز و آه یعقوبی مکن  
معنی مُردن ز طوطی بُد نیاز      در نیاز و فقر، خود را مُرده ساز  
تادم عیسی تو را زنده کند      همچو خویش، خوب و فرخنده کند  
(همان، د ۱: ۱۹۱۰-۱۹۰۸)

آب رحمت بایدت، رو پست شو      و آنگهان خور خمرِ رحمت مست شو  
(همان، د ۲: ۱۹۴۰)

زاری می‌گن، چو ژورت نیست هین      چونکه کوری، سرمکش از راه‌بین  
(همان: ۱۹۹۰)

۳-۶ «دیدن نقص و دوری از کمال پنداری برای خود» در نزد اولیای الهی، از دیگر شرایط سالکان است. مولانا معتقد است افراد آگاه به نقص، می‌توانند در طریق استکمال و رفع عیوب خود بکوشند؛ اما ابلیس صفتان گرفتار در گمان کمال، نمی‌توانند به‌سوی ذوالجلال پرواز کنند. ضمن اینکه گرچه عده‌ای خود را به‌دور از کمال و بس شکسته می‌پندارند، نمی‌دانند که در عمق وجود آن‌ها سرگین پندار کمال وجود دارد که تنها پیر راه‌دان پُرفطن نافع از علم خدا از آن‌ها خبر دارد و می‌تواند آن‌ها را از بین ببرد (همان، د ۱: ۳۲۱۲-۳۲۱۱). علاوه بر این، مولانا با ذکر داستان «مرتدشدن کاتب وحی» بدین نکته اشاره می‌کند که سالکان نباید در نزد اولیای الهی دچار خودبینی و کمال شوند و باید بدانند که حکمت جاری‌شده در آنها، پرتو عاریتی از ابدال است؛ از این‌رو باید شکر کنند و غرّه نشوند و خودبینی نکنند؛ در غیر این صورت به قهر و غیرت الهی دچار می‌شوند:

شُکر گُن، غرّه مشو، بینی مگن      گوش دار و هیچ خودبینی مگن  
(همان، د ۱: ۳۲۵۷)

سر نخواهی که رود، تو پای باش      در پناه قطب صاحب رای باش  
گرچه شاهی، خویش فوق او مبین      گرچه شهدی، جز نبات او مچین  
(همان، د ۲: ۱۹۸۵-۹۸۴)

۷-۳ «دم فروخوردن و دوری از طعنه و بی ادبی» در مقابل پیران، از دیگر شرایط سالکان است که مانع روی برتافتن اولیا و رسیدن به نعمت صحبت و هم‌نشینی می‌شود:

یار آینه است جان را در حَزَن در رخ آینه، ای جان دَم مزن  
تا نپوشد روی خود را از دَمَت دَم فروخوردن بیاید هر دَمَت

(همان، د ۲: ۳۲-۳۱)

۸-۳ «خفتن و دوری آگاهانه از اولیای دروغین و مدعی» که ثمری به‌جز بلا و آشفتگی ندارند و لطمات فراوانی به بار می‌آورند (چیتیک، ۱۳۸۳: ۱۳۵)، از دیگر شرایط سالکان است:

چونکه زاغان خیمه بر بهمن زدند بلبلان پنهان شدند و تن زدند  
زانکه بی گلزار، بلبل خامش است غیبت خورشید، بیداری کُش است

(مولوی، ۱۳۹۳، د ۲: ۴۱-۴۰)

۹-۳ در ابیاتی از مثنوی، مولوی در نقش سالکی ظاهر شده است که برای رفتن نزد یار، باید هم‌سنخ یار شود. وی معتقد است شرط جذب شدن، برقراری سنخیت میان دو طرف است و سالکانی می‌توانند به نزد پیران حاضر شوند که همانند آن‌ها باشند و این «هم‌سنخ‌شدن» نیز از دیگر شرایط سالکان است (همان: ۹۱-۷۴).

۱۰-۳ از دیگر شرایط سالکان، «جان‌طالب اسرار داشتن» است (همان، د ۱: ۱۴۴۳-۱۴۴۵) که باعث می‌شود تا اولیای الهی آن‌ها را یار بدانند و دانه پاک معارف ناب را در وجود آنان بگسترانند.

۱۱-۳ «دشمنی با اولیای دروغین» از دیگر شرایط است که در صورت تظاهر سالکان در دشمنی با اولیای مدعی و حيله کردن در این امر، غیرت اولیای راستین آن‌ها را دور خواهد کرد و مانع هم‌صحبتی و هم‌نشینی خواهد شد:

رَو اَشْدَاءِ عَلَی الْکُفَّارِ بَاش خَاکِ بَر دَلْدَارِیِ اَغِیَارِ پَاش  
بَر سَر اَغِیَارِ چُون شَمَشِیرِ بَاش هِیْن مَکِن رَوْبَاهِ بَازِی، شِیرِ بَاش  
تَا ز غِیرتِ اَز تَو یَارانِ نَسْکُنْدَن زَانْکِه اَن خَارانِ عَدَوِّ اِبْنِ کُنْدَن  
اَتَش اَنْدَر زَن بَه گَرگانِ چُون سِپَنْد زَانْکِه اَن گَرگانِ عَدَوِّ یُوسْفَنْد

(همان، د ۲: ۱۲۷-۱۲۴)

۱۲-۳ «بودن در کنار صاحب‌دلان برای گذر از مرحله تقلید و پا گذاشتن به مرحله تحقیق» برای دریافت بدون واسطه اسرار و معارف غیبی، از دیگر توصیه‌های مولانا به سالکان است:

عکس کاول زد تو آن تقلید دان      چون پیاپی شد، شود تحقیق آن  
تا نشد تحقیق، از یاران مبر      از صدف مگسل، نگشت آن قطره دُر  
(همان: ۵۶۷-۵۶۸)

۱۳-۳ در پایان حکایت «امتحان پادشاه به آن دو غلام که نو خریده بود» می‌توان دید که پادشاه، غلام زیبا صورت را از خود می‌راند و غلام گنده‌دهان زیبا جان را به خود فرامی‌خواند؛ این بدین معناست که «زیبایی درونی» نیز از دیگر شرایط سالکان برای همراهی با اولیای الهی است:

پس نشین ای گنده جان از دُور تو      تا امیر او باشد و مأمور تو  
(همان: ۱۰۱۶)

۱۴-۳ با نگاهی به داستان «همراهی فرد ابله با خرس» نیز به یکی دیگر از شرایط سالکان دست می‌یابیم. در خلال این داستان می‌بینیم که عاقلی بر ابلهی اصرار می‌کند که دل بر دوستی خرس نبندد و از وی دوری گزیند؛ همین امر موجب افزونی خیال بد، بدگمانی و در نهایت تهمت ابله به عاقل می‌شود (همان، د ۲: ۲۰۲۰-۲۰۳۰)؛ در نتیجه عاقل نصیحت ابله را کنار می‌گذارد و او را ترک می‌کند. این داستان مشخص می‌کند «دوری از ظن و بدگمانی» نسبت به سخنان اولیای الهی، از دیگر شروط سالکان در همراهی با اولیاست. همین مطلب در داستان «کرامات آن درویش که در کشتی متهمش کردند» نیز دیده می‌شود. از نظر مولوی، رسیدن به مقام عالی معنوی ممکن نیست مگر با تعظیم در برابر فقیران الهی و دوری از تهمت زدن بر آن‌ها که آزرده‌شان همانند حق‌آزاری است (همان، د ۲: ۳۴۹۸-۳۴۹۳).

۱۵-۳ از دیگر شرایط سالکان که مانع فراق آن‌ها از پیران هادی می‌شود، «حد اعتدال نگه داشتن» است که با نگاهی به داستان «تشنیع صوفیان بر آن صوفی که پیش شیخ بسیار می‌گوید»، دریافت می‌شود (رک. همان: ۳۵۰۶ به بعد). مولوی به پیروی از اتفاقات میان

موسی<sup>(ع)</sup> و خضر<sup>(ع)</sup> معتقد است که رعایت نکردن اعتدال موجب شقاق بین مراد و مرید می‌شود. به نظر وی پُرگویی و افزون‌جویی سالکی که هم‌کفو شأن پیر نیست و پیر به سخنان وی نیازی هم ندارد، نوعی بی‌ادبی و خروج از اعتدال است و سالکان نباید این شرط از آداب طریقت را زیر پای گذارند. حضرت موسی<sup>(ع)</sup> چندان پُر حرف نبود؛ اما چون اعتدال در برابر خضر<sup>(ع)</sup> را رعایت نکرد و بیشتر از خضر<sup>(ع)</sup> سخن راند، دچار فراق شد.

#### ۴- فواید صحبت و هم‌نشینی با اولیای الهی

از نگاه مولوی، مصاحبت و هم‌نشینی با اولیای الهی فوایدی دارد که روی آورندگان و حاضران بدان دست می‌یابند و دُوران از خدمت و صحبت، از آن محروم می‌شوند.

۱-۴ مهم‌ترین فایده مصاحبت با اولیای الهی، «شنیدن سخنان ارزشمند آن‌ها و دست یافتن به مجموعه‌ای از فواید» است. همان‌گونه که در مثنوی بارها اشاره شده است، دقت در گفتار و سخنان افرادی که نشان از جان سیره یا ناسره گوینده دارد، یکی از شیوه‌های شناخت اصل یا فرع بودن اولیاست؛ سالکان به هنگام مصاحبت و هم‌نشینی با اولیا، جدا از اینکه می‌توانند سیره یا ناسره بودن گوینده را دریابند، به فواید دیگری نیز دست می‌یابند. در داستان «آن پادشاه جهود که نصرانیان را می‌گشت از بهر تعصب»، مریدان وزیر مطالبی را به او نسبت می‌دهند که درخور تکیه و استناد است. مریدان معتقد بودند که سخن ولی حقیقی‌شان (همان وزیر مدعی) سبب خاموشی دیو شیطان و نفس اماره و تبدیل «گوش» آن‌ها (حواس ظاهری) به «هوش» (حواس باطنی) می‌شود:

دیو را نطق تو خائش می‌کند      گوش ما را گفت تو، هُش می‌کند  
گوش ما هوش است، چون گویا تویی      خشک ما بحر است، چون دریا تویی

(همان، د ۱: ۵۸۶-۵۸۵)

در داستان پیر چنگی و بعد از اشاره مولانا به جان‌بخشی موسیقی پیر چنگی و دم اسرافیل در قیامت، ناگاه ذهن وی به بیان نغمه درونی انبیا و اولیای الهی می‌پردازد و ابیاتی نیز در این باب می‌سراید:

انبیا را در درون هم نغمه‌هاست      طالبان را زآن حیات بی‌بهاست  
نشود آن نغمه‌ها را گوش حس      کز ستم‌ها گوش حس باشد، نجس

کو بُودَ ز اسرارِ پریانِ اعجمی  
 نغمهٔ دل برتر از هر دو دم است  
 هر دو در زندان این نادانی‌اند  
 تَسْتَطِيعُوا تَنْفُذُوا را باز دان  
 اولاً گوید که ای اجزای لا  
 زین خیال و وهم، سر بیرون کنید  
 جان باقی‌تان نروید و نژاد  
 جان‌ها سر بر زنند از دخمه‌ها  
 لیک نقل آن به تو دستور نیست  
 مُرده را زیشان حیات است و حیا<sup>۳</sup>  
 برجهد ز آوازشان اندر کفن  
 زنده‌کردن کار آواز خداست  
 بانگِ حق آمد همه برخاستیم  
 آن دهد، کو داد مریم را ز جیب  
 بازگردید از عدم ز آواز دوست  
 (همان: ۱۹۳۵-۱۹۱۹)

نشود نغمهٔ پری را آدمی  
 گرچه هم نغمهٔ پری زین عالم است  
 که پری و آدمی زندانی‌اند  
 مَعْشَرَ الْجِنِّ سورهٔ رحمان بخوان  
 نغمه‌های اندرون اولیا  
 هین ز لای نفی، سرها بر زنید  
 ای همه پوسیده در کون و فساد  
 گر بگویم شمه‌ای زان نغمه‌ها  
 گوش را نزدیک کن، کان دور نیست  
 هین که اسرافیل وقت‌اند اولیا  
 جان‌های مُرده اندر گور تن  
 گوید: این آواز ز آواها جداست  
 ما بمردیم و به‌کلی کاستیم  
 بانگِ حق اندر حجاب و بی‌حجاب  
 ای فناپوسیدگان زیر پوست

مولانا در این ابیات اشاره می‌کند که این نغمه، حیاتی بی‌بها به طالبان می‌بخشد؛ اما افرادی توانایی شنیدن این نغمه را دارند که از گوشِ حسِ نجس شده از ستم، به دور باشند. وی در ابتدا با مقایسهٔ «نغمهٔ آدمیان» و «نغمهٔ پریان» معتقد است که آدمیان به علت دوربودن از اسرارِ پریان، توانایی درک نغمهٔ آن‌ها را ندارند. در ادامه مولانا برای برتری دادن به «نغمهٔ دل» اولیای الهی، به مقایسهٔ «نغمهٔ آدم» و «نغمهٔ پری» با «نغمهٔ دل اولیا» می‌پردازد. در این قیاس، مولانا پری و آدمی را گرفتار دنیا و مادیات و به‌اصطلاح «زین عالم» می‌داند و ارزش چندانی برای این دو در برابر نغمهٔ اسرافیل وارِ دل اولیا - که روی در جهانی دیگر دارد - قائل نیست؛ از این رو می‌گوید: «نغمهٔ دل برتر از هر دو دم است». علاوه‌بر روی در جهان دیگر داشتن، این نغمه با دعوت دیگران به دوری از «اجزای لا» (اجزای نابودشونده)

و «لای نفی» (خیال و وهم)، سبب زنده شدن و رهایی جان از گور تن و به جنبش درآمدن جان در تن (همان، د ۱: ۳۷۷۳) می شود. به دلیل این نقش زنده کردن، بسان خداوند است که مولانا نغمه اولیا را «آواز خدا» و «بانگ حق» نام می نهد و در ادامه، از اتحاد اولیا و انبیا با خداوند بر زبان سخن می راند (رک. همان: ۱۹۳۶ به بعد).

علاوه بر وجود این فواید در سخنان اولیا که مصاحبان می توانند از آن بهره ببرند، در بخش دیگری از مثنوی آمده است همان گونه که باد بهاری سبب رویش مجدد گل و گیاه می شود، دم ابدال نیز که همانند باد بهاری غیبی است، سبب رویش حقایق و معارف در دل و جان سالکان و طالبان می شود؛ اما از میان درختان «نیک بخت» و «خشک»، تنها افرادی می توانند به واسطه این باد جان افزا و انفاس پاک اولیای الهی ارتقا و رویش یابند که شرط مستعدبودن جان را داشته باشند:

این دم ابدال باشد ز آن بهار	در دل و جان روید از وی سبزه زار
فعل باران بهاری با درخت،	آید از انفاسشان در نیکبخت
گر درخت خشک باشد در مکان	غیب <sup>۴</sup> آن از باد جان افزا مدان
باد کار خویش کرد و بروزید	آنک جانی داشت بر جانش گزید

(همان: ۲۰۴۵-۲۰۴۲)

خداوندگار قونیه علت بیان این مطلب را تأکید بر بدون مشکل بودن دم اولیای الهی در بهاری کردن جان و دل افراد می داند؛ زیرا اگر سالکان نتوانند ارتقا یابند، یا به جان معیوب و روی پوشاندن از سخنان اولیا بازمی گردند و یا آن سخنان، از گوینده ای میان تهی و بدون معنا بیان شده است؛ زیرا سخن برآمده از زبان گوینده، ابتدا به گوش مخاطب و سپس بر جانش می نشیند و اگر سخنان گوینده رنگ ظاهری و بی معنا داشته باشد، نه تنها حکمتی در جان شنونده ایجاد نمی کند، بلکه سوءتأثیر نیز خواهد داشت (همان، د ۲: ۲۴۵۳-۲۴۵۲).

مولانا علاوه بر حیات بخش بودن گفتار اولیا، بر دل و جان مستمعان، به فواید دیگری نیز اشاره می کند؛ مانند تبدیل عقل جزوی فرد به عقل کلی (همان، د ۱: ۲۰۵۳)؛ به قید و بند کشیدن نفس اماره به سبب یافتن عقل کل (همان: ۲۰۵۳)؛ تقویت دین افراد (همان: ۲۰۵۵)؛ رهایی از سعیر و مؤاخذه در قیامت (همان: ۲۰۵۶)؛ دست یافتن به صدق و یقین



و بندگی (همان: ۲۰۵۷). وجود این فوایدِ جان‌بخش در ذهن مولانا است که سبب می‌شود تا در ابیاتی دیگر از مثنوی شاهد این نکته باشیم که آواز صدور عزیزان خدا که نفع صور انعکاسی از آن است، برخلاف دیگر زیبایی‌ها و نعمات، فناپذیر است (همان: ۲۰۷۹-۲۰۷۸). مولانا علاوه بر جاویدان بودن سخنان جان‌افزای اولیای الهی، به قدرت میراندن و زنده کردن اولیا نیز نظر دارد. وی آواز اولیا را «کهربای فکر» می‌نامد که با جلب افکار دیگران به سوی خود، لذتی مانند الهام و وحی به شنونده عطا می‌کند (همان: ۲۰۸۱) و سبب مست‌شدن سالکان<sup>۵</sup> از اندرون مست اولیا می‌شود. ضمن اینکه به سبب رهایی از دنیا و به اصطلاح «نیست» شدن اولیا، آواز الهی آن‌ها، هستی واقعی به سالکان می‌بخشد (همان: ۲۰۸۰) و می‌تواند چشم دل و باطن افراد را راست و بینا گرداند و آن‌ها را به مرحله تشخیص حق و باطن برساند (همان، د ۲: ۸۵۶-۸۵۲) و این‌ها نیز از دیگر فواید سخنان اولیا به هنگام مصاحبت است.

همه این فواید زمانی حاصل می‌شود که پیر در گفت‌آید و مخاطبان او اعم از پیر و جوان، زن و مرد، عامی و سالک مصاحب و هم‌نشین وی باشند و به گفتارش گوش کنند. این مطلب را از آن جهت بیان کردیم که مولانا در بخشی از مثنوی مطلبی مغایر با مطالب قبل می‌گوید و معتقد است که اولیای الهی بدون گفت‌هم می‌توانند سبب هدایت شوند؛ برای مثال بعد از خدو انداختن خصم بر چهره چون ماه علی<sup>(ع)</sup>، حضرت شمشیر بر زمین می‌اندازد. همین رفتار بی‌گفتار حضرت سبب می‌شود تا انعکاس مکاشفات ایشان بر جان خصم زند و جان او را چاک کند و خصم از علی<sup>(ع)</sup> بخواهد که به بیان بخشی از معارف و مکاشفات درونی خود را پردازد که مانع خشم و تحریک نفسانی شده است:

راز بگشا ای علی مرتضی	ای پس سوء القضا، حُسن القضا
یا تو واگو آنچه عقلت یافتست	یا بگویم آنچه بر من تافتست
از تو بر من تافت، پنهان چون کُنی؟	بی‌زبان چون ماه، پرتو می‌زنی
لیک اگر در گفت‌آید قرص ماه	شب روان را زودتر آرَد به راه
از غلط ایمن شوند و از ذهول	بانگ مه غالب شود بر بانگِ غول
ماه بی‌گفتن چو باشد رهنما	چون بگوید، شد ضیا اندر ضیا

(همان، د ۱: ۳۷۶۲-۳۷۵۷)

در این ابیات می‌توان دید که از نظر مولانا، اولیای الهی، هم با گفتار و هم بدون گفتار توانایی هدایت مخاطبان را دارند؛<sup>۶</sup> اما به گفت آمدن آن‌ها، ارزش و فوایدی به مراتب بیشتر از هدایت بی‌گفت دارد و شب‌روان را زودتر آرد به راه. در این بخش نیز مولانا فوایدی مانند هدایت گمراهان و ایمن شدن از گمراهی نفس و شیطان را برای سخنان اولیا برمی‌شمارد که سالکان می‌توانند با حضور و شنیدن آن سخنان، به این فواید دست یابند.

۲-۴ در ابیاتی از مثنوی، مولانا معتقد است وسوسه‌ها و اخلاق پنهان هزاران کس بر دل و اخلاق انسان‌ها تأثیرگذار است و افراد به کمک مصاحبت و هم‌نشینی در نزد اولیای الهی و مُبدل شدن حس می‌توانند خارِ اخلاق پنهان دیگر افراد را بشناسند و از آن‌ها دور شوند و این نیز از دیگر فواید صحبت و هم‌نشینی با اولیاست:

خارِ خارِ وحی‌ها و وسوسه      از هزاران کس بُود، نه یک‌کسه  
باش تا حس‌های تو مُبدل شود      تا بینی‌شان و مشکل حل شود  
(همان، د ۱: ۱۰۳۹-۱۰۳۸)

۳-۴ در بخش دیگری، مولانا هم‌نشینی اهل معنا شدن را سبب عطایافتن و فتنی شدن (رهایی از تن و صورت) و رسوایی قیامت می‌داند:

هم‌نشین اهل معنی باش تا      هم عطا یابی و هم باشی فتا  
(همان: ۷۱۱)

۴-۴ از دیگر فواید هم‌نشینی با اولیای الهی، دست‌گیری از گرفتاران دنیا و نشان‌دادن آشفتگی راه به آن‌هاست؛ زیرا این رهبران از آفت و خوف و خطرِ سیروسلوک خبر دارند و می‌توانند هادی سالکان در طی طریق باشند و آن‌ها را از آفات منع کنند (زرین کوب، ۱۳۴۴: ۹۵):

پیر را بگزین که بی‌پیر این سفر      هست بس پُر آفت و خوف و خطر  
آن رهی که بارها تو رفته‌ای      بی‌قلاوز اندر آن آشفته‌ای  
پس رهی را که ندیدیستی تو هیچ      هین مرو تنها ز رهبر سر مپیچ  
(همان، د ۱: ۲۹۴۵-۲۹۴۳)

این دلیل راه، ره‌رو را بوَد      کو بهر دم در بیابان گم شود  
(همان، د ۲: ۳۳۱۲)

۵-۴ همچنین دورکردن سالکان از بانگِ غولِ شیطان و جلوگیری از سرگشته‌شدن آن‌ها، از دیگر فواید مصاحبت و هم‌نشینی با اولیای الهی است:

گر نباشد سایه او بر تو گول      پس تو را سرگشته دارد بانگِ غول  
غولت از ره افکند اندر گزند      از تو داهی‌تر درین ره بس بُدند  
(همان، د ۱: ۲۹۴۷-۲۹۴۶)

۶-۴ از نظر مولوی، علاوه بر انجام طاعات به هدف‌رهایی از لذایذ دنیوی و رسیدن به حق، می‌توان با انتخاب بنده عاقل و سایه بنده الله، از دشمن درونی (نفس اماره) رها شد و به هدف خود رسید:

یا علی از جمله طاعات راه      برگزین تو سایه بنده اله  
هرکسی در طاعتی بگریختند      خویشتن را مخلصی انگیختند  
تو برو در سایه عاقل گریز      تا رهی ز آن دشمن پنهان‌ستیز  
از همه طاعات اینت بهتر است      سبق یابی بر هر آن سابق که هست  
چون گرفتت پیر، هین تسلیم شو      همچو موسی زیر حکم خضر رو  
(همان: ۲۹۶۹-۲۹۶۵)

در جای دیگر، مولانا با «سوخته» دانستن اولیای الهی، آن‌ها را «آتش‌کش» و «نفس‌کش» می‌داند که آتشِ نفس اماره و مکرهای آن را از وجود افراد به در می‌کشند و می‌کشند. از نظر وی، مارِ نفس اماره دارای قدرت و زشتی بس شگرفی است که اگر افراد از آن آگاه شوند، از ترس جان دهند و دست از نیاز و نماز بردارند؛ ازاین رو اولیای الهی بدون گفتنِ خطراتِ نفس اماره و چرایی افعال خود، خموشانه در نابودی دشمن درونی و جانی اطرافیان و سالکان می‌کوشند و آن‌ها را پرورش می‌دهند (همان، د ۲: ۱۹۱۳-۱۹۰۹)؛ بنابراین از دیگر فواید رفتن به نزد یاران الهی، نابودی نفس اماره و استیزه‌های پنهان آن است:

سوخته چون قابل آتش بود      سوخته بستان که آتش‌کش بود  
(همان، د ۱: ۱۷۲۲)  
هیچ نکشد نفس را جز ظلّ پیر      دامن آن نفس‌کش را سخت گیر  
(همان، د ۲: ۲۵۲۸)

برنیایی با وی و اسـتـیـز او      رو بر یاری، بگـیـر آمـیـز او  
(همان: ۲۲۷۶)

۷-۴ با نگاهی به داستان «فرمودن والی آن مرد را که این خاربن را که نشانده ای بر سر راه برگن»، می توان دریافت که خاربن همان خوی بد برآمده از نفس اماره افراد است که هم موجب آزار دیگران و هم، رنج فرد می شود و مولانا از صاحبان نفس می خواهد که یا در نابودی و کندن خوی بد خود قدم گذارند و یا با وصل شدن به اولیای الهی از آن رها شوند (رک. همان، د ۲: ۱۲۶۰-۱۲۲۷). پس افراد ضمن تلاش فردی، با مصاحبت با اولیای الهی می توانند شعله دوزخین خوی بد خود را بنشانند و از آن رها شوند.

۸-۴ در ابیاتی دیگر از مثنوی، مولانا اولیای الهی را عامل رهایی آدمیان از حلق حیوانی دنیاچو می داند؛ به عبارت روشن تر، افراد بی صبری که بدون ارشاد پیر و با روزه ریاضت، به دنبال دورکردن نان و مادیات دنیایی از جان خود هستند، شاید بتوانند تنها تا مرحله شکستن نان علایق پیش روند؛ اما برای برترآمدن، به کیمیاگر و شکسته بندی نیاز دارند که آن ها را به مرتبه والایی سوق دهد و مانع توقف آن ها شود:

گر ندارد صبر زین نان، جان حس	کیمیا را گیر و زر گردان تو مس
جامه شویی کرد خواهی ای فلان	رُو مگردان از محله گازران
گرچه نان بشکست مر روزه تو را	در شکسته بند پیچ و برتر آ
چون شکسته بند آمد دست او	پس رفو باشد یقین، اشکست او
گر تو آن را بشکنی، گوید بیا	تو درستش کن، نداری دست و پا
پس شکستن، حق او باشد که او	مر شکسته گشته را داند رفو
آنک داند دوخت، او داند درید	هرچه را بفروخت، نیکوتر خرید
خانه را ویران کند زیر و زبر	پس به یک ساعت کند معمورتر
گر یکی سر را ببرد از بدن	صد هزاران سر بر آرد در زمن

(همان، د ۱: ۳۸۸۷-۳۸۷۹)

متناسب با این فایده، در دفتر دوم می گوید همانطور که از قرین شدن خاک و باران، ستارگان، سبزه و آدمی، شادی و جان و... فوایدی حاصل می شود، به واسطه اتفاق و لقای

اولیای الهی نیز قدرت بالقوه افراد بالفعل می‌شود و آن‌ها به غذای معنوی و آسمانی دست خواهند یافت (همان، د ۲: ۱۱۰۱-۱۰۸۹).

۹-۴ از دیگر فواید هم‌نشینی و هم‌صحبتی یا به قول مولانا هم‌طالع و نسبت‌شدن با جانِ اختران بی‌احتراق و نحس اولیا، سوختن همهٔ اعمال کفرآمیز از جان و نفس همراهان و سالکان است:

هر که باشد طالع او آن نجوم      نفس او کفّار سوزد در رُجوم  
(همان، د ۱: ۷۵۷)

۱۰-۴ همچنین مولانا معتقد است که هم‌نشینان اولیای الهی می‌توانند به جان پُر مغز و با معنای اولیای الهی دست یابند و این نیز از دیگر فواید هم‌نشینی با اولیاست:

تیغ در زراد خانهٔ اولیاست      دیدن ایشان شما را کیمیاست  
(همان: ۷۱۶)

۱۱-۴ در ابیات دیگری از مثنوی، مولانا اولیای الهی را «نایب رحمان» و «خلیفهٔ کردگار» (همان: ۲۶۸۵) لقب می‌نهد که سبب ارتقای جایگاه معنوی یا «شاه» شدن اطرافیان خود می‌شوند؛ همان‌گونه که بعد از آنکه فرستادهٔ روم، پاسخ سؤالات خود را از غم دریافت کرد، بیخود و فانی شد و از مرتبهٔ رسولی به مرتبهٔ شاهی ارتقا یافت. پس یک‌دو جام از سخنان اهل تصوف، می‌تواند سالکان و رسولان را به شاه<sup>۷</sup> تبدیل کند و این از دیگر فواید هم‌نشینی با اولیاست (همان: ۱۵۳۰).

۱۲-۴ همچنین همان‌گونه که ابوبکر به واسطهٔ نظر کیمیاوار پیامبر<sup>(ص)</sup>، از جایگاه قبلی خود ارتقا یافت و صدیق شد، مولانا اولیای الهی را مُقبِلانی می‌داند که با کیمیای خود، مس وجود افراد را به طلا تبدیل می‌کنند و این نیز از دیگر فواید هم‌نشینی با اولیاست:

نایب رحمان، خلیفهٔ کردگار      شهر بغداد است از وی چون بهار  
گر بیوندی بدان شه، شه شوی      سوی هر ادبیر تا کی می‌روی؟  
هم‌نشینی مقبلان چون کیمیاست      چون نظرشان کیمیایی خود کجاست؟  
چشم احمد بر ابوبکری زده      او ز یک تصدیق، صدیقی شده  
(همان، د ۱: ۲۶۸۸-۲۶۸۵)

۱۳-۴ رهایی از بوجهلِ تن، از دیگر تأثیرهای دست‌زدن به آحد و احمد است:

دست را اندر آحد و احمد بزن      ای برادر واره از بوجهلِ تن  
(همان: ۷۸۲)

۱۴-۴ رهایی افراد از خیال، گمان و اندیشه‌های واهی (همان: ۴۲۲؛ همان، د ۲: ۱۲۱) و شکستنِ هوا و آرزویی که دشمنِ راه سالک است و یافتنِ آفتابِ حق، از دیگر فواید تمسک به دامنِ بندگان نیک الهی است:

این هوا را تشکند اندر جهان      هیچ چیزی همچو سایهٔ هم‌رهان  
(همان: ۲۹۵۸)

چون شوی دور از حضور اولیا      در حقیقت گشته‌ای دور از خدا  
(همان، د ۲: ۲۲۱۴)

۱۵-۴ از دیگر منفعتهای هم‌نشینی با بابِ رحمت الهی، گذر از قشر به لب یا از صورت به معنا و رسیدن به بارگاه احدی خداوند است:

باز باش ای باب بر جویای باب      تا رسد از تو قُشور اندر لباب  
بارگاه ما لئه کُفُوا آحد      باب رحمت تا ابد  
(همان، د ۱: ۳۷۶۵-۳۷۶۴)

۱۶-۴ ناامیدنشدن در سیروسلوک و پیداشدن راه و مقصود، ثمرهٔ دیگر مصاحبت با اولیای الهی است:

چون ز تنهایی تو نومیدی شوی      زیر سایهٔ یار خُرشیدی شوی  
رو بجو یار خدایی را تو زود      چون چنان کردی خدا یار تو بود...  
عقل با عقل دگر دو تا شود      نور افزون گشت و ره پیدا شود  
(همان، د ۲: ۲۶-۲۲)

بود شیخی، عالمی، قطبی کریم      اندر آن منزل که آیس شد ندیم  
گفت من نومید پیش او روم      ز آستان او به راه اندر شوم  
تا دعای او بود همراه من      چونکه نومیدم من از دلخواه من  
(همان: ۳۶۶۱-۳۶۵۹)

۱۷-۴ یافتن عقلِ روشن و رهیدن از زندان دنیا، از دیگر فواید هم‌نشینی با بازانِ عرش‌نشین الهی است (همان: ۱۱۶۵-۱۱۶۰؛ ۲۲۱۶). مولانا آن‌هایی را که تمایلی به مصاحبت ندارند، کافران اصلی و غوره‌های سنگ‌بست و خامی نام می‌نهد که برخلاف غوره‌های نیکِ متمایل به دم‌اهل دل و جوایبِ مرحله‌انگوری، با دوری‌گزیدن از اولیای الهی، تلاشی برای ارتقای معنوی خود نمی‌کنند (همان: ۳۷۲۵-۳۷۱۹).

۱۸-۴ زنده و نورانی‌شدن جان و تبدیل کثرت به وحدت، از دیگر فواید صحبت و هم‌نشینی با اولیاست:

ای خُنک زشتی که خوبش شد حریف	وای گل رویی که جفتش شد خریف
نانِ مُرده، چون حریف جان شود	زنده گردد نان و عین آن شود
هیزم تیره حریف نار شد	تیرگی رفت و همه انوار شد
در نمک‌لان چون خر مُرده فتاد	آن خری و مُردگی یکسو نهاد
صِبْغَه الله هست خُمِ رنگِ هو	پیشه‌ها یک رنگ گردد اندرو

(همان: ۱۳۴۵-۱۳۴۱)

تا سلیمانِ لسین معنوی	درنیاید، برنخیزد این دوی
-----------------------	--------------------------

(همان: ۳۷۴۲)

۱۹-۴ از نظر مولانا سالکان معنایافته و به‌اتحادرسیده از اولیای الهی، نه تنها به دیگران بدی نمی‌کنند، بلکه به عاجزان و دیگر نیازمندان گرفتار در صورت و اختلاف یاری می‌رسانند و این نیز از دیگر فواید هم‌نشینی است (همان: ۳۷۵۰-۳۷۴۹).

۲۰-۴ «جوشن بلا یافتن»، «پُر از بادهٔ معارف و اسرار شدن جان»، «کس شدن»، «جان‌کردن جسد»، «کسب پیشهٔ دینی» «رسیدن به خلعت و دولت و رهیدن از برهنگی و بی‌نوایی» و «دست‌یابی به مغفرت الهی» نیز از دیگر فواید مصاحبت با اولیای الهی است (همان: ۲۵۹۴-۲۵۷۶).

در پایان باید یادآور شد که مولانا فواید صحبت و هم‌نشینی را تنها ویژهٔ حاضران در نزد اولیای الهی نمی‌داند و معتقد است غایبانی که علاقهٔ قلبی به اولیا دارند و آن‌ها را محترم می‌شمارند نیز از فواید برخوردار می‌شوند؛ اما این فواید، به حد فوایدِ مصاحبت

و هم نشینی حاضران نمی‌رسد؛ مثلاً در تمثیل «تعظیم نعت مصطفی که مذکور بود در انجیل»، به این مطلب مهم برمی‌خوریم که بوسه زدن و رونهادن بر نام شریف مصطفی (ص) از سوی طایفه‌ای از نصرانیان، سبب ایمن ماندن آن‌ها از فتنه و شرّ وزیر یهود می‌شود و در مقابل خوارشمارندگان نام احمد، به فتنه و بلاّی وزیر شومّ رای شومّ فن دچار می‌شوند؛ از این رو وقتی علاقه قلبی به اولیای الهی باعث محفوظ ماندن از شر و فتنه‌های روزگار می‌شود، قطعاً حاضر بودن در نزد این بزرگان، فواید و مصونیت بیشتری برای حاضران در پی خواهد داشت (همان، د ۱: ۷۳۸-۷۳۷)؛ وجود چنین فوایدی است که مولانا را بر آن داشته است تا پیوسته اطرافیان خود را به «پیر را بگزین و حاضر شو نزد او» سفارش کند.

#### ۵- نتیجه‌گیری

با بررسی موضوع صحبت و هم نشینی در مثنوی معنوی این نتیجه حاصل شد که برخلاف پراکندگی ظاهری و تداعی ابیات مثنوی که در نگاه اول مخاطب می‌بیند، میان مباحث این اثر، نظامی معنایی برقرار است و مولانا می‌کوشد تا تصویر کاملی از اندیشه خود را نسبت به موضوعات و اصطلاحات مختلف عرفانی به نمایش بگذارد. با جمع ابیات مرتبط با موضوع صحبت در دفتر اول و دوم مثنوی و تحلیل آن دریافتیم که مولانا صحبت و هم نشینی با اولیای الهی را تنها به معنای حضور جسمانی سالکان در کنار اولیای الهی نمی‌داند؛ بلکه از نظر وی هم نشین معنایی بودن سالکان به مراتب ارزشمندتر از بودن ظاهری و بدون معنا در کنار اولیاست. از سوی دیگر فراق از اولیا نیز به معنای فراق جسمانی نیست و کسانی که از نظر معنایی از اولیا دورند، جزو اهل فراق به شمار می‌آیند و کسانی که در ظاهر در بُعد و دوری از اولیای الهی هستند، اما جانشان از نظر معنایی با آن‌ها در ارتباط است، جزو مصاحبان و هم‌نشینان اولیای الهی به شمار می‌آیند. از نظر مولانا، حضور و صحبت سالکان در نزد اولیای الهی فواید متعددی دارد؛ مانند مُبدل شدن حس؛ رهایی از تن و صورت و رسوایی قیامت؛ دریافتن آشفتگی راه سلوک؛ دور شدن از بانگ شیطان؛ شکستن هوا و آرزو؛ رهایی از دنیا و لذایذ دنیوی؛ رهایی از



نفس اماره؛ دستیابی به غذای معنوی؛ دریافتن جان پرمغز و معنای اولیا؛ ارتقای وجود؛ رهایی از خیال؛ گمان و اندیشه‌های واهی؛ رسیدن به بارگاه احدی؛ ناامیدنشدن در سیروسلوک؛ یافتن عقل روشن؛ رهایی از دوزخ خوی بد؛ رسیدن به وحدت؛ پُر از اسرار و معارف شدن؛ دست‌یابی به مغفرت الهی؛ جان‌کردن جسد و... . سالکان زمانی می‌توانند به این فواید فراوان صحبت و هم‌نشینی با اولیای الهی برسند که شرایطی در وجودشان باشد؛ از آن جمله است: صبر و تسلیم در برابر اعمال رنج‌آور اولیا؛ کینه‌نداشتن از آن‌ها و نازک‌دل نبودن؛ تلاش و مداومت پیوسته؛ توجه به سخنان اولیا و عمل به آن؛ اظهار تواضع و نیاز در مقابل اولیا؛ دیدن نقص و دوری از پندار کمال؛ دوری از تهمت؛ طعنه و بی‌ادبی نسبت به اولیا؛ دوری از همراهی با اولیای دروغین؛ داشتن جان طالب و پاک؛ داشتن زیبایی درونی و... . علاوه بر این، مولانا معتقد است اهل فراق و دُوران از اولیای الهی نباید ناامید شوند و با دوری از حسد، اظهار ندامت و نشان دادن محبت و ارادت قلبی به اولیای الهی می‌توانند جزو مصاحبان به شمار آیند و همانند حاضران، به نعمت‌ها و فواید صحبت و هم‌نشینی با اولیا دست یابند.

### پیوست

۱. در تصحیح محمدعلی موحد، مصراع دوم این بیت چنین آمده است: «هم به عونِ همّتِ پیران رسید» (موحد، ۱۳۹۶، د ۱: ۲۹۸۴).
۲. در تصحیح محمدعلی موحد، این بیت (مولوی، ۱۳۹۳، د ۱: ۳۷۸۳) چنین آمده است:  
تا به بینی نایدت از غیب بو      غیر بینی هیچ می‌بینی؟ بگو
۳. محمدعلی موحد در تصحیح خود به‌جای واژه «حیا»، از «نما» استفاده کرده است که با توجه به قراین، صحیح‌تر از گزینش نیکلسون به نظر می‌رسد (رک. موحد، ۱۳۹۶، د ۱: ۱۹۳۸).
۴. گرچه نیکلسون در تصحیح این بیت، واژه «غیب» را برگزیده است، به نظر، صحیح همان «عیب» است.
۵. طبق محور عمودی ابیات و بافت موقعیتی، این مست‌شدن بدین معنی است که سالکان از اندرون مست‌کننده اولیای الهی به عشق الهی ره می‌یابند و شراب ناب عشق الهی را می‌نوشند.
۶. مولانا در این باره چنین می‌گوید:

شیخ فعال است بی آلت چو حق      با مریدان داده بی‌گفتی سَبَق  
(مولوی، ۱۳۹۳، د ۲: ۱۳۲۳)

۷. مولانا در همه دفترهای مثنوی، گاه خداوند، گاه انبیا و گاه اولیا را «شاه» می‌نامد.

## منابع

۱. بیگزاده، خلیل؛ جلوداری یونس (۱۳۹۲)، «صحبت و خلوت از نگاه مولوی در مثنوی معنوی»، هشتمین همایش بین‌المللی انجمن ترویج زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه زنجان، ۱۳-۱۵ شهریور، ۱۹-۱.
۲. پورنامداریان، تقی (۱۳۸۴)، در سایه آفتاب؛ شعر فارسی و ساخت‌شکنی در شعر مولوی، چاپ چهارم، تهران: سخن.
۳. جبّاری، مهدی؛ طهماسبی، فرهاد (۱۳۹۴)، «بررسی آداب صحبت و خلوت در تصوف»، فصلنامه عرفان اسلامی، سال یازدهم، شماره ۴۳، ۲۰۶-۱۸۵.
۴. چیتیک، ویلیام سی (۱۳۸۳)، طریق صوفیانه عشق، تهران: مهراندیش.
۵. حاجی‌زاده‌بیشی، فرشته؛ خیاطیان، قدرت‌الله؛ طباطبائی، سید حسن (۱۳۹۸)، «بررسی جایگاه صحبت در انسان کامل عزیز نسفی و مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه عزالدین کاشانی»، نشر پژوهی ادب فارسی، سال ۲۲، شماره ۴۵، ۶۶-۴۵.
۶. خوشحال، طاهره؛ عباسی‌تودشکی، زهرا (۱۳۹۲)، «بررسی جایگاه مصاحبت و همنشینی در عرفان اسلامی»، پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، سال پنجم، شماره نوزدهم، ۲۹-۵۶.
۷. خیاطیان، قدرت‌الله؛ طباطبائی، سید حسن؛ حاجی‌زاده، فرشته (۱۳۹۸)، «بررسی جایگاه صحبت در کشف المحجوب هجویری و عوارف المعارف سهروردی»، انوار معرفت، سال هشتم، پیاپی ۱۶، ۶۵-۸۴.
۸. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷). لغت‌نامه، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران.
۹. رضایی‌سراجی، غلامرضا؛ مردانی‌نوکنده، محمدحسین (۱۳۹۰)، «مصاحبت و مجالست؛ جایگاه، اهمیت و ضرورت آن در عرفان اسلامی»، فصلنامه آفاق دین، سال ۲، شماره ۶، ۶۵-۹۰.

۱۰. زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۴۴)، ارزش میراث صوفیه، تهران: آریا.
۱۱. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۸)، سِرِّ نِی، نقد و شرح تحلیلی و تطبیقی مثنوی، ۲ جلد، چاپ هفتم، تهران: علمی.
۱۲. سجادی، سید جعفر (۱۳۸۳)، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، چاپ هفتم، تهران: طهوری.
۱۳. سلیمانی، علی (۱۴۰۰)، فرهنگ تحلیلی اصطلاحات عرفانی و حکمی مثنوی مولوی، رساله دکتری، به راهنمایی محمدرضا موحدی، قم: دانشگاه قم.
۱۴. عبادی جوکندان، کرم (۱۳۹۲)، «ضرورت خلوت و صحبت در سلوک عرفانی از دیدگاه مولوی»، فصلنامه بهارستان سخن، سال نهم، شماره ۲۱، ۱۷۷-۲۰۰.
۱۵. عبدالحکیم، خلیفه (۱۳۵۶)، عرفان مولوی، ترجمه احمد محمدی و احمد میرعلایی، چاپ سوم، تهران: چاپخانه سپهر.
۱۶. کیانی، محسن (۱۳۶۹)، تاریخ خانقاه در ایران، تهران: کتابخانه طهوری.
۱۷. گوهرین، سید صادق (۱۳۸۲)، شرح اصطلاحات تصوف، جلد ۷، تهران: زوآر.
۱۸. متقی‌فر، زهرا (۱۳۹۶)، «مصاحبت و هم‌نشینی از نگاه مولانا»، سومین همایش متن‌پژوهی ادبی، دانشگاه علامه طباطبایی تهران، ۲۵ و ۲۶ اردیبهشت، ۱-۲۲.
۱۹. مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۹۳)، مثنوی معنوی، تصحیح رینولد. ا. نیکلسون، تصحیح مجدد و ترجمه حسن لاهوتی، ۴ جلد، تهران: میراث مکتوب.
۲۰. مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۹۶)، مثنوی معنوی، تصحیح محمدعلی موحد، ۲ جلد، چاپ دوم، تهران: هرمس.
۲۱. همایی، جلال‌الدین (۱۳۷۶)، مولوی‌نامه، مولوی چه می‌گوید؟ چاپ نهم، تهران: هما.

